

# عشق و زیبایی را آن جا یافتیم

فاطرات سفر راهیان نور



نویسنده: اسدالله برومند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## مقدمه

من اسدالله برومند از گله دار فارس هستم.

من در روز ۱۳۹۴/۱۲/۲۸ با کاروانی از حلقات طیبه صالحین به سمت کربلای ایران و مناطق عملیاتی جنوب رفتیم تا با شهدا عهدی ببندیم و بیشتر با شهدا ارتباط برقرار کنیم.

ما با پای خود رفتیم اما به راستی ما دعوت شده بودیم ، شهدا ما را از بین این همه مردم ایران برگزیده بودند و من حقیر به این افتخار می کنم.

من سعی کردم در این خاطرات حس و حال خودم و دوستانم را برای شما بیان کنم و شما را هر چند مختصر با اردوی راهیان نور و شهدای دفاع مقدس آشنا سازم.

من اسم این خاطرات را "عشق و زیبایی را آن جا یافتم" گذاشتم چون آن جا مکانی عاشقانه و عارفانه و زیبا بود و حسی را که آن جا پیدا کردم در هیچ جای دیگری مشاهده نکرده بودم.

جهت شادی روح شهدا و امام شهدا و توفیقات فزاینده رهبر انقلاب **صلوات**

یا علی...

اسدالله برومند

خداوند بلند مرتبه در قرآن کریم می فرماید:

قل سیرو فی الارض...

بگو در زمین سفر کنید...

و ما یعنی من کاروانمان که از حلقات صالحین بودند، این بار قصد اردوی مقدس راهیان نور را کردیم تا هم در زمین سفر کرده باشیم و هم تجدید میثاق و عهد و پیمانی داشته باشیم با خون پاک شهیدان.

بلاخره ما در ساعت ۷،۳۰ روز ۱۳۹۴/۱۲/۲۸ به سمت مناطق جنگی کردیم.

در اولین ساعات سفر یکی از زائران به همه اعلام کرد که شما باید از آمدن به این اردوی مقدس هدف و قصد و نیت پاک داشته باشید و البته در آخرین ساعات سفر وقتی داشتم از بچه ها درباره اردو می پرسیدم متوجه تاثیر حرف های روز اول شدم. بلاخره پس از گذشتن از استان فارس به استان بوشهر و خلیج همیشه فارس رسیدیم و برای ادای نماز و نهار در شهر خرموج ایستادیم.

آن جا نماز اول وقت جماعت خواندیم که فضیلت زیادی دارد و هم نهار بسیار خوش مزه ای خوردیم.

پس از خواندن نماز و خوردن نهار شهر با صفای خرموج را به مقصد شهر نظر کرده خداوند یعنی آبادان ترک کردیم و من خودم در بین راه در اتوبوس از سخنان دو طلبه جوان کاروان بسیار استفاده کردم.

تا اینکه شب به آبادان رسیدیم، محل اسکان ما در آبادان مکان دفن ۱۷۷ شهید گمنام آبادان بود، نه فقط همین ۱۷۷ شهید گمنام بلکه صدها شهید ملکوتی دیگر، نه تنها آرامگاه این شهیدان بلکه آرامگاه جانبازان دفاع مقدس، نه تنها این ها بلکه محل به خاک سپردن قسمتی از بدن هایی که صاحب ندارد، نه تنها اینان بلکه محل آرمیدن خردساله های آبادان که توسط رژیم بعث عراق به شهادت رسیده اند.

دیگر چه می خواستیم، سرمنشع عشق به خدا را در کنارمان یافتیم، دیگر چه می خواستیم چون مقرب به مقربان آسمان بودیم، دیگر چه می خواستیم که دیگر بهشت را در نزدیکی خود می دیدیم. و این شد که آن شب بعد از شام به سر مزار مقدس شهدا رفتیم و به چشم می دیدم که عده ای چه طور با شهدا ارتباط برقرار کرده بودند.

خوشا به حالشان...

شب را در آبادان خوابیدیم و صبح روز ۱۳۹۴/۱۲/۲۹ بازدید خود را از مناطق جنگی آغاز کردیم و اولین جایی که رفتیم یادمان شهدای والفجر ۸ بود .

عملیاتی که افتخار من و شمای ایرانیست، عملیاتی که جهان متحیر از آن است، عملیاتی که هنوز نیروهای نظامی جهان در پی اسرار آن هستند، عملیاتی که شهر فاو را به دست ما داد، عملیاتی که در آن رزمندگان مومن ما از اروند، آن رودخانه وحشی گذشتند.

پس از بازدید و کسب اطلاعاتی درباره عملیات والفجر ۸ به سمت خرمشهر حرکت کردیم و نماز ظهر را در مسجد جامع خرمشهر خواندیم، مسجدی که در دوران دفاع مقدس یکی از مهم ترین پایگاه های دفاعی بود.

سپس به یادمان عملیات کربلای ۴ رفتیم. عملیاتی که در آن به خاطر طوطئه آمریکا پیروز نشدیم اما مقدمه ای شد برای پیروزی در عملیات بعدی یعنی کربلای ۵. نهار را در همان مکان خوردیم اما بعد از نهار که خواستیم از یادمان بازدید کنیم به یک راوی رسیدیم که داشت عملیات کربلای ۴ را روایت می کرد.

آن جا دل تعدادی از بچه ها شکست و کم کم اشک از چشمانشان جاری شد و با خود و خدای خود و شهدا خلوت کردند.

پس از زیارت یادمان کربلای ۴ به موزه دفاع مقدس خرمشهر رفتیم. موزه ای که در آن همه ی نمادها و نشانه ها و خاطره ها و نوع تفکر ها و یادگاری های دفاع مقدس وجود داشت، موزه ای که با دیدن آن فکر کردم در جنگ شرکت داشته ام.

حالا حس و حال خوبی داشتم، انگار در والفجر ۸ شرکت داشته و کربلای ۴ جان فشانی کرده ام.

سپس برای ادای فریضه مغرب و عشا به مسجد جامع خرمشهر رفتیم و در آن جا نماز خواندیم.

سپس برای دیدن نمایش زیبای فصل شیدایی به قسمت دیگری از شهر رفتیم. این نمایش تولد آدم ، طغیان شیطان ، عصر پیامبر اکرم، دوران ائمه و انقلاب اسلامی ایران و تا دوران جنگ تحمیلی را روایت می کرد و صحنه آخر آن نمایش نیز ظهور حضرت ولی عصر (عج) بود. آن قدر آن نمایش زیبا بود که قدرت توصیفش را ندارم. سپس به داخل خرمشهر برگشتیم، پس از اسکان اعضای کاروان در یک حسینیه، من و مسئول کاروان از حسینیه خارج شدیم و برای اعضای کاروان شام تهیه کردیم.

در اولین روز سال ۱۳۹۵ زمانی که از خواب بیدار شدیم به سمت شلمچه، کربلای ایران، جایی که در آن هزاران شهید به خاک و خون کشیده شده اند، حرکت کردیم و صبحانه را نیز در اتوبوس خوردیم تا اینکه به شلمچه رسیدیم و در هنگام ورود راوی کاروان حدود ۴۵ دقیقه برایمان درباره دفاع مقدس صحبت کرد و پس از آن به داخل حسینیه شلمچه رفتیم تا سال تحویل را آن جا باشیم. در موقع سال تحویل حال بسیار خوبی داشتم و به جرات می گویم که سال تحویل امسال بهترین سال تحویل عمر من بود. اصلا نمی توانم حس و حالم را بیان کنیم، فقط می دانستم که حال بسیار خوبی دارم و خداوند حال ما را به حرمت شهدا به احسن الحال مبدل کرده است.

سپس به خرمشهر برگشتیم و در یکی از پارک ها ایستادیم و نماز خواندیم و البته ناهار را هم آن جا بودیم و بعد از نماز و ناهار به سمت دیار شهادت و غربت یعنی طلائیه حرکت کردیم، دو ساعتی که در راه بودیم طلائیه، مکان شهادت گل های ایران

را به چشم دیدیم. طلائیه جایی است که سه راه شهادت در آن قرار دارد. یکی از راوی های کاروان می گفت سه راه شهادت مقدس ترین مکانی است که تا به حال آمده ایم. و ما نیز برای زیارت به سه راه شهادت مشرف شدیم. جایی که وقتی به آن رسیدیم تازه معنای تقدسی را که راوی می گفت فهمیدم. و سپس به زیارت شهدا گمنام طلائیه رفتیم. و دوباره به سمت خرمشهر به راه افتادیم و نماز مغرب و عشا را در مسجدی در خرمشهر خواندیم و به سمت آبادان حرکت کردیم و شب را در همان مکان دفن ۱۷۷ شهید گمنام آبادان خوابیدیم.

صبح روز ۱۳۹۵/۱/۲ فرا رسید. صبحی که باید در آن با این همه خاطرات زیبا و یاد شهدا خدا حافظی می کردیم.

اما من ناراحت نبودم چون می دانستم ما تنها از کنار قبور مطهر و ملکوتی شهدا دور می شویم و اگر با شهدا ارتباط برقرار کرده باشیم، آن ها همیشه با ما هستند. ما می رویم اما آنان می آیند، تازه شروع رفاقت ما بود.

ما بعد از خوردن صبحانه به سمت گله دار حرکت کردیم و نماز ظهر را اول وقت و جماعت در هندیجان خواندیم و ساعت ۵ بعد از ظهر در شهرستان دشتستان ایستادیم و ناهار خوردیم و سپس به راه خود ادامه دادیم و نماز مغرب و عشا را در کنگان به جماعت اقامه کردیم و در پایان به گله دار رسیدیم.

این سفر تمام شد اما بذر و جوانه ی حب شهید و شهادت در دل ما کاشت، این سفر تمام شد اما در ذهن ما هرگز تمام نخواهد شد، این سفر تمام شد اما مطمئنا در آینده تاثیرات آن را روی شرکت کنندگان این اردو خواهیم دید.

حالا هر که از من بپرسد این سفر را چگونه دیدی خواهیم گفت:

ما رایت الاعمیلا

التماس دعا...